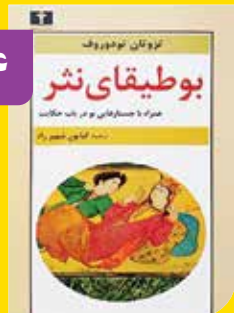


بوطیقای نثر



■ نویسنده: تزوتان
تودورف
■ مترجم: کتابون
شهرزاد
■ ناشر: نیلوفر

در سنتِ پرفروغ و اما مستعجل ساختارگرایی ادبی، «بوطیقای نثر» جایگاه یگانه‌ای دارد: هم از سویی نمونه بارز تلاش نقد ادبی است برای پیوستن به انقلاب ساختارگرایی که تفکر نسل تودورف را سخت دگرگون کرده بود؛ و این نه تنها در وام‌گیری ابزار نظری نقد از دیگر حوزه‌های پیشرو ساختارگرایی (زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه و روان‌کاوی) بلکه نیز در برداشت تازه نسبت به خود کنش نقد نمود یافته است. هم، از سوی دیگر، علائم بی‌بست عنقریب این نوع وام‌گیری چیزی نیست که از نگاه خواننده نکته‌بین دور بماند.

خلسه مادی



■ ژان ماری گوستاو
لوکلزیو
■ مترجم: ماندانا
صدرزاده
■ ناشر: ثالث

در تاریخ ادبیات جهان نویسندگان بی‌شماری ظهور می‌کنند که واقعیات جهان را از دیدگاه خاصی فراچشم خوانندگان قرار می‌دهند. ژان ماری گوستاو لوکلزیو نویسنده نوبلیست فرانسوی از آن دست نویسندگانی است که به دلیل وسعت نظر، ژرف‌اندیشی و نگاه حساس انسانی‌اش به امور جهان توانسته است جایگاه برجسته‌ای را در ادبیات به خود اختصاص دهد. کتاب حاضر مجموعه جستارهای او درباره زندگی است.

درد کسی را نمی‌کشد



■ نویسنده: جاناناتان
فرنزن
■ مترجم: ناصر
فرزین‌مهر
■ ناشر: اطراف

جاناناتان فرنزن یکی از بزرگ‌ترین رمان‌نویس‌های جهان است که رمان‌های مشهورش نیز به فارسی ترجمه شده. کتاب «درد که کسی را نمی‌کشد»، چگونگی شکل‌گیری ذهنی منحصر به فرد و چالشگر را روایت می‌کند؛ ذهنی که با خودش، با ادبیات و با برخی از مهمترین مسائل روزگار ما در نبرد است.



باید بکنند؛ در جستاری که درباره تفاوت دنیای نویسنده‌ها و بازیگرهای هالیوود نوشته؛ و مخصوصاً در دوتا جستار آخر که بیشتر با محوریت «خانواده» هستند و می‌توان گفت جسورانه‌تر نوشته شدند و همین هم جذاب‌ترشان کرده است.

بازی معروف آشناسازی و آشنایی‌زدایی در این شش جستار، بی‌پروایی نویسنده در روایت موضوعات مختلف را خیلی خوب نشان داده است؛ موضوعاتی که باید در زمان‌ها و مکان‌های مختلف به آنها فکر کنی و آنقدر صداقت و شجاعت داشته باشی که حتی بعد از نوشتن و منتشر کردن‌شان بگویی آره، انگار ماجرا فقط همین نبوده است.

هر چند این روزها کلمه «جستار» زیاد استفاده می‌شود، اما پرسش این است «جستار یعنی چی؟» جستار نه مقاله است و نه داستان. جستار، تونلی است که نویسنده با دست‌هایش حفر می‌کند تا به جای اینکه مثل گذشتگان به دل ماجراها برود، به دل پدیده‌ها و افکار برسد. گاهی به درون خودش، از تجربه زیسته خودش و شاید دم‌دست‌ترین چیزهایی که ما از کنارشان به سادگی عبور می‌کنیم. جستارنویسی یکی دو دهه است که روزه‌روز بیشتر مورد استقبال نویسنده‌ها و مخاطب‌ها قرار می‌گیرد تا آنجایی که مجله‌هایی در جهان و از جمله ایران، فقط ناداستان و جستار چاپ می‌کنند.

«اما از قرار معلوم بهترین وضعیت ممکن برای اینکه آدم رمان خودش را ویرایش کند، دو سال بعد از انتشار آن و دقیقاً ده دقیقه قبل از رفتن روی صحنه یک جشنواره‌ی ادبی است. در آن لحظه، تک‌تک عبارت‌های زائد، افاده‌های خودنما، استعاره‌های بی‌حاصل، دست‌اندازه‌ها و همه حماقت‌ها، بطالت‌ها و کسالت‌های متن به طرز دردناکی بر شما آشکار می‌شوند.»

زیدی اسمیت فقط بیست‌وپنج سال داشت که با رمان «دندان‌های سفید» به قله‌های موفقیت ادبی رسید. در این نوزده سالی که از آن رمان گذشته، همواره در کانون توجه بوده و نوشته‌هایش با خودش رشد کرده‌اند. جستارهای او شرح این بلوغ است؛ بازنگری دائمی زندگی و شیوه نوشتن و خواندن، کنجکاوانه نگاه کردن به هر مرحله از زندگی و بدیهی‌نندیدن باورهای تثبیت‌شده. او در جستارهایش نه در مقام نویسنده‌ای جاف‌افته، که در مقام نویسنده مشتاق یادگیری، یک مادر درگیر ادبیات و یک دورگه بریتانیایی-جاماییکایی از طبقه متوسط، بلندبلند فکر می‌کند تا تأملاتش به گفت‌وگویی بینجامد و راه‌های تازه‌تری برایش باز کنند. اسمیت به آزادی تفکر و لزوم در خودنمادن معتقد است، و اینکه بی‌ثباتی در نظر نشانه باورداشتن است؛ باور به اینکه شاید ماجرا فقط این نباشد، که شاید حقیقت در سویه دیگری از زندگی باشد.



اسمیت به داشتن
دقتی منحصر به فرد
در باره مسائل شخصی
و فرهنگی و مواضع
به دور از تعصب
نسبت به نژاد، مذهب
و هویت فرهنگی
شهرت دارد که فارغ از
موضوع جستارهایش،
متن‌های او را فهمیدنی
و دل‌نشین می‌کند.
در بررسی رخدادهای
معاصر فرهنگی،
اجتماعی و سیاسی
همیشه ردپای پرنگی
از تجربه شخصی‌اش به
چشم می‌خورد

گفته‌اند برو از اسکار بنویس و او حتی اسم یک هنرپیشه در این روایت نمی‌آورد. «فرض کن بهت گفتن درباره اسکار مطلب بنویسی و تو توی متن حتی اسم یک بازیگر رو هم نیاوردی. می‌دونی؟ مته یه جور تمهید برای تقدس‌زدایی. هان؟» که این حرکت او جستار را از کلیشه گزارش دور کرده و تبدیل به متنی درخشان و دلچسب کرده است. که خواننده را تا آخر با خود بکشد و ببیند او از چه کسی می‌گوید. و چرا اسمی نمی‌برد. تعلیق ایجاد کرده و خلاقیت به خرج داده و به جای اینکه یکدک کش اسم باشد راوی واقعیت‌ها است.

در جستار پنجم؛ «حمام»، اسمیت حمام خانه والدینش را هدف گرفته تا به چیز مهم‌تری برسد؛ اینکه تشکیل خانواده واقعا ممکن است چه بلاهایی سر آدمیزاد بیاورد. مادر اسمیت در حمام سه در سه و نیم متر گیاه استوایی کشت می‌داده، چراکه دلتنگ خانه بوده و پدر از آن به عنوان تاریکخانه استفاده می‌کرده. شاید آرزو داشته هنرمند شود که تاهل مجالش نداد. «از یک واحد خانواده، هیچ‌کس منسجم یا با تمام چیزهایی که می‌خواهد بیرون نمی‌آید: چیزی به اسم خوشی همه خانواده وجود ندارد.»

«معمولاً با حساسی از گناه به پدر و مادرم فکر می‌کنم. من کارهایی را کرده‌ام که آنها هیچ‌وقت فرصتش را نداشته‌اند و من این کارها را زیر نگاه آنها کرده‌ام. با استفاده از زمان آنها. اگر پدرم به نوعی هنرمند و هنرش در همان حمام ماند و زمان پیدا نکرد. حقیقت این است که خانواده همیشه واقعه‌ای است همراه با نوعی خشونت. فقط چند سال بعد در بازنگری خواهی فهمید که چه کسی آسیب دیده و چطور و چقدر؟»

جستار ششم، «مرد مرده می‌خندد»، استندآپ کمدی یا هنر رجز خوانی برای مرگ است. روایت ششم روایت سوگ نیست و هست. تلاشی می‌کند تا مرگ هاروی چه برای خودش و چه برای خانواده را ببرد در قالب یک سیتکام آمریکایی. «پدرم [وقتی مُرد] فقط کمی جلوتر از جایی بود که شروع کرده بود.»

همه جستارها یک نکته را خیلی خوب نشان می‌دهند: نزدیک شدن و دور شدن به موضوع برای کشف جنبه‌های مختلفش. چه وقتی نویسنده خواسته بگوید از نظرش «لذت» و «خوشی» دو مفهوم متفاوت هستند و با بیان مصداق‌هایی از هر کدام، موضوع را روشن کرده؛ چه وقتی از جنبه‌های مختلف «نویسنده بودن» حرف زده و درباره نوشتن، نویسنده‌ها، خواننده‌ها و نویسنده در مقام خواننده اثر خودش چیزهایی گفته؛ چه وقتی با بارت و ناباکوف درگیر شده تا ببیند خواننده‌ای که می‌رود سراغ حرفه نویسندگی با «مقام مولف» چه